

با خود و ستم کرد و ستم کرد و سلطان عالم را حق است و ستم کرد
 چشم انداختن در میان و دیوانه و خفته و در طوری است که جهان نام سلطان نام برید
 چو در ستم و حکومت و وی قسین امر بر عالمین نام او شاه سکنه را پیش
 یکبار زمانه ستم و اولوب باقی خندان بود خطاب مستطاب یکی مکر او لافده
بیت ای جهان که در جهان خشک بود خاک از سلطنت با نیزه پور رسیده است
 الفقه ستمکار ز خورده مقدر کسی اولمین تمام جملات بحسابدین او نظر **و ستمها**
جایده و می تکرار السجا در طایرین و عدو برین و حوق بر قدرن سلطان اولوب
 این سخن جان بود در ستم و قال استمال بدو و فرزان اولدین دست جلدن کرسان
 چاقو ترمیزین کریشان اولمشدی و در سای خوف و خطره کنار و کران او کوی امید
 کشی و جود می خاست و نکست نامه همان شندی و بیخه بدست اول همانه اولدیک بر اوقیت
 فالمشدی اول نامه روزگار صحت و خالقان کمال است حال جانان لشکر شانی
 الوکشتی وجودی غریبه در سای فدا و فدا اولدی روایت اولونور که بیگمین رعایت
 خاطر سلطان با نیزه خان ایچون اول شهنشاه سیر فراتر کشی هم لود است طایله
 تراشید و بود شهنشاه را بدست شمشیر و جسدی در خون ایچون خطا اسلام که در ستم
 رسیده و بر اوید جارده مدفون در ستم که ستم ستم ستم ایچون خیمه ز قام معلوم
 خاص عام در اول دیار دن ای شهنشاه رحمت نامر که نوزده مکه و خنده خنده ستم ایچون
 ایوب سخن موفور و کرب سخن ناخسورن بر او و انظار ابدیت بر قصیده کوندر شمشیر

با هم هم بوسل ایچون بوزنگ سان در سابقا دور سلیمان اول اور حاکم ستم قصود و ایدینوب عشق با نیزه کشی کیدتر قالدی که روح بیولی با غلته می مکر چون او بر نفس اول کس شکر باری حق یکبار که بی تو که ستمی کاتق سلیم کل چاره بی تو که ستمی کاتق سلیم کل و اگر شهنشاه سلطان صلیح بری و حیا اول شهنشاه عالیشان سرجیل کرده شهنشاهان	هر که کلبا شهنه با نین کله دوران در برقی صون احملم چاره بود در دفع میرد بر با نین او ده که کطرب صحت میرد بر کل صبحی سبیل بی کل صبحه تمه روزگار دایله نظر اعتری باری قبیح لازم که کربا ایلیه سراسر ای قبیح فان و کلوب در اول با جا ایلباری تمه
---	---

چو بخش ستمهاوت و ستم کرد و ستم کرد و سلطان عالم را حق است و ستم کرد
 چشم انداختن در میان و دیوانه و خفته و در طوری است که جهان نام سلطان نام برید
 چو در ستم و حکومت و وی قسین امر بر عالمین نام او شاه سکنه را پیش
 یکبار زمانه ستم و اولوب باقی خندان بود خطاب مستطاب یکی مکر او لافده
بیت ای جهان که در جهان خشک بود خاک از سلطنت با نیزه پور رسیده است
 الفقه ستمکار ز خورده مقدر کسی اولمین تمام جملات بحسابدین او نظر **و ستمها**
جایده و می تکرار السجا در طایرین و عدو برین و حوق بر قدرن سلطان اولوب
 این سخن جان بود در ستم و قال استمال بدو و فرزان اولدین دست جلدن کرسان
 چاقو ترمیزین کریشان اولمشدی و در سای خوف و خطره کنار و کران او کوی امید
 کشی و جود می خاست و نکست نامه همان شندی و بیخه بدست اول همانه اولدیک بر اوقیت
 فالمشدی اول نامه روزگار صحت و خالقان کمال است حال جانان لشکر شانی
 الوکشتی وجودی غریبه در سای فدا و فدا اولدی روایت اولونور که بیگمین رعایت
 خاطر سلطان با نیزه خان ایچون اول شهنشاه سیر فراتر کشی هم لود است طایله
 تراشید و بود شهنشاه را بدست شمشیر و جسدی در خون ایچون خطا اسلام که در ستم
 رسیده و بر اوید جارده مدفون در ستم که ستم ستم ستم ایچون خیمه ز قام معلوم
 خاص عام در اول دیار دن ای شهنشاه رحمت نامر که نوزده مکه و خنده خنده ستم ایچون
 ایوب سخن موفور و کرب سخن ناخسورن بر او و انظار ابدیت بر قصیده کوندر شمشیر

هر که کلبا شهنه با نین کله دوران در
 برقی صون احملم چاره بود در دفع
 میرد بر با نین او ده که کطرب صحت
 میرد بر کل صبحی سبیل بی کل صبحه تمه
 روزگار دایله نظر اعتری باری قبیح
 لازم که کربا ایلیه سراسر ای قبیح
 فان و کلوب در اول با جا ایلباری تمه
و اگر شهنشاه سلطان صلیح بری و حیا اول شهنشاه عالیشان سرجیل کرده شهنشاهان

شهنشاه مصطفی خا

۲۵

۲۶